

عمر بن عبدالعزیز و یاووز سلیم ؛ دو راه متفاوت وحدت اسلامی

عمر بن عبدالعزیز و یاووز سلیم ؛ دو راه متفاوت وحدت اسلامی*

محمد حسین امیر اردوش

دکترای تاریخ ؛

رایزن فرهنگی جمهوری

اسلامی ایران در تاجیکستان

چکیده

وحدت اسلامی که تابعی از اصل توحید به شمار می‌آید، از مهمترین و مطرح ترین ارزش‌ها و آموزه های اسلامی است که منابع دست اول اسلام، یعنی کتاب و سنت مشحون از تصریح به آن می‌باشد، این ارزش، سهم سنگینی از معارف، اخلاقیات و شریعت اسلام را به خود تخصیص داده است و به طور طبیعی لازمه مفاهیمی چون امت اسلامی، خلافت اسلامی، حکومت اسلامی و می‌باشد. در طول تاریخ اسلام از وحدت اسلامی مانند بسیاری دیگر از ارزش ها، تعاریف متفاوت و قرائت های گوناگون شده است، تا آنجا که گاه حتی وحدت به حربه ای علیه جوهره خود، یعنی همسازگری تبدیل شده و مستمسکی برای توجیه بیداد و یا انکار اقلیت از سوی اکثریت، عمر بن عبدالعزیز زمامدار خوش نام اولین سلسله خلافت - سلطنت؛ یعنی امویان و سلطان یاووز سلیم، زمامدار نامدار آخرین سلسله خلافت - سلطنت؛ یعنی عثمانیان، هر یک به گونه ای متفاوت با موضوع وحدت اسلامی برخورد داشته اند. این مقاله به ایجاز، این دو گونه برداشت متفاوت را

از وحدت اسلامي، که مي‌توان از گونه نخست تحت عنوان همسازگري اسلامي، و از گونه ي دوم با عنوان یکسان و يك کاسه سازي مذهبي يا سياست تک مذهبي ياد نمود، بررسي نموده است.

کلید واژه ها

عمر بن عبدالعزيز: هشتمين خليفه اموي (99 - 101 ه.ق/ 717 - 720 م.).

ياووز سليم: سليم اول ملقب به ياووز، نهمين سلطان عثمانی که خلافت را از بني عباس به آل عثمان انتقال داد - در صحت اين رویداد تردیدهاي وجود دارد - (918 - 926 ه.ق/ 1512 - 1520 م.).

خلافت - سلطنت: سلسله هاي حکومت گر تحت عنوان خلافت، پس از دوران خلفاي راشدین.

همسازگري اسلامي: وحدت اسلامي به معنای هم زیستی و هم اندیشي مسالمت آمیز مسلمانان با برتابیدن تنوع و تعدد آرا، برخلاف وحدت به معنای یکسان سازي اجباري و خشونت بار مذهبي.

1. دوران خلافت عمر بن عبدالعزيز (خلافت از 99 تا 101 ه.ق) در عصر اموي و حتي عباسي پدیده‌اي شگفت و استثنایي بود (رجوع شود به و.و. بارتولد، خليفه و سلطان، ترجمه سيروس ایزدي، چ 2، امير کبير، تهران، 1377، ص 41)؛ «عمر بن عبدالعزيز با ديگرخليفگان بني اميه تفاوت بسيار داشت تا آنجا که بعضي مسلمانان خلافت او را در پيشاني آن قرن که به لامذهبي و استبداد و خون ريزي آلوده بود همانند خالي سفید مي‌دانستند». (حسن ابراهيم حسن، تاريخ سياسي اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاينده، چ 3، ج 4، انتشارات جاويدان، تهران، 1360، ج 1، ص 403). تفاوت ماهوي وي با اسلاف و اخلافش در توصيفي رسا و زيبا چنين بيان شده است: □□□□

« مثل عمر في بني اميه مثل مؤمن آل فرعون». 1 (جلال الدين سيوطي، تاريخ الخلفاء، انتشارات الشريف الرضي، قم، 1411 ه. ق - 1370 ه. ش. ص 232). پاره‌اي هشتمين خليفه اموي را از مجموعه خلفاي بني اميه درآورده و او را خليفه پنجم راشد شمرده اند (همان مأخذ، ص 228)، و حتي "مهدي" خوانده اند (همان مأخذ، ص 233 و 234) و آورده اند که در دوران خلافت وي، گرگ ها نیز با گوسفندان در صلح و صفا بسر مي‌بردند! (همان مأخذ، ص 233). اين توصيفات مبالغه آمیز راجع به دوران کوتاه حکمروايي عمر بن عبد العزيز، گويای حسرتي است که مسلمانان در ادوار بعد نسبت به سلامت حاکميت در اين دوره پيدا نموده اند، و با گذشت زمان بر ميزان آن افزوده مي‌شد. زيرا بيش از پيش از تکرار آن عهد مأیوس

می‌گردیدند. المهندی با [] (خلافت از 255 تا 256 ه.ق) « که از همه خلیفگان عباسی منزه تر و نیک سیرت تر بود و به عبادت دل بسته » (حسن ابراهیم حسن، همان، ج 2، ص 377)، به عمر بن عبد العزیز غبطه می‌خورد و او را الگوی حکومتی خود می‌شمرد (رجوع شود به سیوطی، همان، ص 361)، و مردم نیز در شورش غلامان ترک علیه وی که به قتل او انجامید، در اطلاعیه هایی که به طرفداری از خلیفه عباسی در مساجد توزیع می‌کردند، او را به عمر بن عبد العزیز تشبیه می‌نمودند (رجوع شود به همان مأخذ، ص 363).

شاید مهم ترین دلیل عطف توجه مسلمانان در اعصار مختلف به دوران خلافت عمر بن عبد العزیز این بود که وی با آنکه در زمره اصحاب نبود - چه رسد به صحابه درجه اول - و از اهل بیت (ع) نیز به شمار نمی آمد؛ نابرخوردار از هاله تقدس اکتسابی و عصمت ارثی، توانست کما بیش نوعی از حکومت آرمانی اسلام را ارائه نماید.

عمر بن عبدالعزیز، خون ریزی ها و تبعیض ها و تحقیرهای قومی و قبیله‌ای را متوقف نمود، ورودی و خروجی بیت المال را از وضعیت نهب و تبذیر پیشین درآورد، کارگزارانی که به اصلاحات وی تن در نمی دادند برکنار نمود (رجوع شود به محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری " تاریخ الرسل و الملوك" ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، 16 ج، ج 4، انتشارات اساطیر، تهران، 1368، ج 9، ص 3947 - 3976 و ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، 2 ج، ج 6، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران، 1378، ج 2، ص 185 - 197. و احمد ابن یعقوب ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی ، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، 2 ج، ج 8، تهران، 1378، ج 2، ص 261 - 274. و سیوطی ، همان، (246 - 228).

رسم زشت ناسزا به اهل بیت پیامبر (ص)، به ویژه علی بن ابی طالب (ع) در منابر، که مؤسس خلافت اموی مقرر نموده بود را لغو کرد (رجوع شود به مسعودی، همان، ج 2، ص 187. و یعقوبی ، همان، ج 2، ص 268 - 269. و سیوطی ، همان ، ص 243. و مطهر بن طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، " منابع تاریخ و جغرافیای ایران 52"، 6 ج، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران، 1352، ج 6، ص 49)، و گاه حتی آموزه های علوی را در حکمداری به کار بست (رجوع شود به یعقوبی، همان، ج 2، ص 271). از مسبین واقعه کربلا بیزاری جست، دینه فدک را به وارثین فاطمه زهرا (س) بازگرداند (رجوع شود به یعقوبی، همان، ج 2، ص 269. سیوطی ، همان، ص 231 - 232)، و علویان را پاس می‌داشت (رجوع شود به مسعودی، همان، ج 2، ص 187 - 188. یعقوبی ، همان، ج 2، ص 267 - 269. و سیوطی، همان، ص 235)، تا آنجا که محمد بن علی بن حسین (ع)، او را نجیب بنی امیه خواند (رجوع شود به سیوطی، همان، ص 230). با خوارج تا آنجا که دست به خون ریزی نمی یازیدند مدارا می‌کرد، (رجوع شود به طبری، همان، ج 9،

صص 3953 - 3954. سیوطی ، همان ، ص 240). شیوة حکومتی وی، خوارج را نیز به درنگ واداشت و با عمر بن عبدالعزیز وارد مذاکره شدند و گویا استدلال های عمر، بسیاری از ایشان را متقاعد نمود (رجوع شود به مسعودی، همان، ج 2، صص 193 - 195. و یعقوبی ، همان، ج 2، ص 272). و اما استدلال های ایشان در موضوع ولایتعهدی، عمر را به تأمل واداشت (رجوع شود به طبری ، همان، ج 9، ص 3955)، و تعدادی از خویشاوندانش که گویا با دقت، مراقب این دست اقدامات و مذاکرات وی بودند، ترسیدند که خلافت را از بنی امیه بیرون برد، او را درسی و نه (رجوع شود به طبری، همان، ج 9، صص 3966 - 3967 و مقدسی ، همان جا)، یا چهل سالگی (رجوع شود به طبری، همان، ص 3967)، با زهر به قتل رساندند. (رجوع شود به طبری ، همان، ج 9، ص 3955. یعقوبی ، همان، ج 2، ص 273. سیوطی ، همان، ص 246).

شیوة حکم داری عمر بن عبد العزیز، رشد سرطانی ناهمسازگری ها را در میان مسلمانان متوقف نمود، او با آنکه همانند زمامدارانی چون مأمون بن هارون الرشید (خلافت از 918 تا 218 ه.ق) و یا نادر شاه افشار (سلطنت از 1148 تا 1160 ه.ق) و ... ، مستقیم و رسمی به مسئله وحدت اسلامی پرداخت، با احیای روح عدالت و مدارای اسلامی در حاکمیت، یگانگی را به جامعه اسلامی برای کوتاه مدت بازگرداند. بی تردید اصلاحات عمر بن عبدالعزیز با مقاومت ها، کارشکنی ها و اعتراضات متعددی از سوی بسیاری از امویان و کارگزاران حکومت های پیشین روبرو گردید (رجوع شود به طبری ، همان، صص 3956 - 3962 و 3968 - 3969. مسعودی ، همان، ج 2، صص 187 - 188. یعقوبی ، همان، ج 2، ص 262. سیوطی، همان، صص 232، 236 - 239 و 242)، شام اموی زده که با این نوع زمامداری ناآشنا بود، او را "مسحور" (= جادو شده، جن زده) می پنداشت (رجوع شود به سیوطی، همان، ص 246). و در نهایت همان گونه که اشارت رفت جان بر سر اصلاحات گذاشت. می توان گفت که پس از خلفای راشدین و به ویژه علی بن ابی طالب (ع) و حسن بن علی(ع)، عمر بن عبد العزیز در صدر فهرست زمامداران همسازگرا در تاریخ اسلام جای دارد. بدیهی است که جایگاه ویژه عمر بن عبد العزیز در میان خلفای بنی امیه که به طور طبیعی وضعیت دیگر خلفای اموی، را به زیر سؤال می برد ، نمی توانست موجب خشنودی حزب اموی باشد، و از این روست که ناهمسازگرایان، هیچ گاه با او میانه ای نداشتند و حتی غباری که داخل بینی اسب بنیان گذار سلسله خلافت - سلطنت اموی می شد را از صد همچون عمر بن عبد العزیز، برتر می دانستند (ابوالحسین محمد بن ابویعلی، طبقات الحنابلہ، تحقیق محمد حامد الفقہی ، مطبعه السنه المحمديه ، القاہرہ ، 1371/1952، ج 2، ص 21 به نقل از محمد مسجد جامعی، زمینه های تفکر سیاسی در قلمرو تشیع و تسنن، انتشارات الهدی، تهران، 1369، ص 150 و نیز در این باره رجوع شود به القاضي ابی بکر بن العربی، العواصم من القواصم فی تحقیق مواقف الصحابه بعد وفاه النبیه(ص) ، حقه و علق حواشیه محب الدین الخطیب، المکتبه العلمیہ، بیروت، 1403 ه / 1983 م.، صص 205 ، 208 و 210). پس از مرگ خلیفه مصلح عمر بن عبد العزیز در سال 101 ه.ق ، دیری نپایید که اصلاحات وی متوقف گردید (رجوع شود به سیوطی،

همان، صص 246 - 247)، و خلافت اموي به شاکله خود بازگشت و در نهايت در سال 132 هـ.ق جاي خود را به بني عباس داد. از مهم ترين دلايل ضعف و فروپاشي امويان، سياست ايشان در ميدان دادن و دامن زدن به رقابت هاي قبائلي عرب و بيداد و تبعيض هاي قومي و نژادي شمرده مي‌شود.

خلافت بني اميه اگرچه تقريباً در تمامي طول عمر خود، درگير نزاعهاي داخلي بود وليکن وحدت سياسي متمرکز در تمامي جهان اسلام در عصر امويان جز برهه هايي مانند خلافت کوتاه مدت عبداﷲ بن زبير (متوفي 73 هـ.ق) و امارت مختار بن ابی عبید (متوفي 67 هـ.ق) حفظ شد تا جايي که گفته شده است: « سقوط بني اميه (سال 750 م. = 132 هـ.ق) براي هميشه به يگانگي جهان اسلام پايان داد» (و.و. بارتولد، همان، ص 24). اين يگانگي يا همانا وحدت سياسي جهان اسلام بيش از هر چيز مرهون عمر نسبتاً کوتاه حاکميت اموي بود، قدری کمتر از يك قرن (از سال 41 تا 132 هـ.ق) و مي‌توان گفت چنانچه خلافت دمشق قدری بيشتر پاييده بود، تجزيه سياسي را که خلافت بغداد تجربه نمود، سرنوشت محتوم امويان نيز مي‌بود.

2. سلطان سليم اول يا ياووز4 (سلطنت از 918 تا 926 هـ.ق) سليم، نهمين جانشين عثمان بن ارطغرل (متوفي 724 هـ.ق) بنیان گذار سلسله عثمانی، جدای از دیگر وجوه شخصیتش⁵، از چهره های قابل مطالعه در پیشینه همسازگري ها و ناهم‌سازگري هاي جهان اسلام به شمار مي‌آید.

سليم در دوران فرمانروايي پدرش والي طرابوزان بود، و از اين رو از نزديک نهضت صفوي را زير نظر داشت، روح سرکش و طبع ماجراجوي او که از آرامش و مداراي پدر به تنگ آمده بود و از سويي ديگر جز جانشيني پدر، آینده ديگري براي خود متصور نبود در صدد برآمد که در زمان حيات بايزيد دوم، با تکیه بر محبوبيتش در ميان نظاميان - برخلاف غالب ديوانيان که دو برادرش احمد (متوفي. 919 هـ.ق) و قورقود (متوفي. 919 هـ.ق) را به ترتيب بر وي ترجيح مي‌دادند، و برخورداري از حمايت خان کریمه (= قرم) که با او مناسبات دوستانه داشت، حق خود را بر تاج و تخت پدر مسجل نمايد. و اگرچه در ابتدا نه تنها به مقصود نرسيد، بلکه در نبرد قارشدران (917 هـ.ق) از پدر شکست خورده و متواري شد، ليکن سرانجام ترجيح بني چري ها بر تمايل بايزيد دوم، که ديگر نشاط و توان و حوصله اقدامي مؤثر در راستاي تمايلات خویش را نداشت، فائق آمده و سليم با کناره گيري تحميلي پدر از قدرت، در سال 918 هـ.ق بر تخت نشست.

سليم در مدت نسبتاً کوتاه فرمانرواييش (کمتر از نه سال)، پس از سرکوب مزاحمين و مدعيان بالفعل و بالقوه سلطنت، با شدتي سبعيت آلوده، آناتولي را که بيش از اسلامبول، رو به اردبيل و تبريز داشت،

به انقیاد دولت مرکزی درآورد و در این راه، با اخذ فتوا از پاره ای علمای پایتخت، بیش از چهل هزار تن از اتباع خود را به بند آورده، یا به قتل رسانید و یا داغ کرده و به سرزمین غربی امپراطوری تبعید نمود. 6 با دولت نوپای صفوی که حتی در میان ارتش وی نیز هوادارانی داشت، و مبلغان آن نه فقط آناتولی، که تا دورترین سرزمین های غربی امپراطوری؛ بالکان، نیز نفوذ کرده بودند (رجوع شود به اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، ج2، ص 274) متن و زیرنویس). و محمد عبد اللطیف هریدی، الحروب العثمانیه الفارسیه و اثرها فی انحسار المد الاسلامی عن اروپا، دارالصحه للنشر و التوزیع، القاهره، 1408 هـ.ق/ 1987 م. ، صص 46 - 47. و

, - , İsmail Kara, OSMANLI HİLAFETİ VE İKTİDAR, " OSMANLI ANSİKLOPEDİSİ (Tarih - Medeniyet - Kültür) Genel Yayın Yönetmeni: Bekir Şahin, Siyasi Tarih kurumu: Abdülkadir Özcan ve ... 6.C. İz Yayıncılık, İstanbul, 1996, 2.C. S.183.).

و سلیم از دوران انتظار سلطنت، علیه آن کینه در سینه انباشت می کرد7 و رفتار شاه اسماعیل پس از رسیدن او به سلطنت، بر کینه وی نسبت به صفویه افزوده بود8، به نبرد برخاست و اگرچه به خواسته خود مبنی بر نابودی صفویان دست نیافت، لیکن توانست نشاط تهاجمی صفویان را خاموش ساخته و مرزهای ایران را برای همیشه به خارج از آسیای صغیر عقب براند.

سلیم اول پس از میان برداشتن امیرنشین ذوالقدر9، و منقاد نمودن خوانین کرد شرق آناتولی (رجوع شود به هامر پورگشتال، همان، ج2، صص 861 - 877. و اوزون چارشی لی، همان، ج2، صص 293 - 295) 10 به آرزوی اسلافش جامعه عمل پوشانده و آسیای صغیر را سراسر عثمانی کرد. اما مهمترین اقدام یاووز سلیم، که نام او را در کنار جدش؛ محمد فاتح و فرزندش؛ سلیمان قانونی (= سلیمان محتشم) 11، در فهرست نام دارترین سلاطین عثمانی قرار می دهد، غلبه بر ممالیک و انضمام بیشتر سرزمین های غربی، به ویژه سرزمین مقدس حجاز، به قلمرو عثمانی و پایان دادن به عمر خلافت عباسی قاهره بود (923 هـ.ق).

در این میان مقایسه برخورد دو پایتخت مقهور؛ تبریز و قاهره، با سلیم، فراوان تأمل برانگیز است؛ تبریز به استقبال سلیم می آید (رجوع شود به حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران انتشارات بابک، 1355، ص 195). و سلطان تندخو و خون ریز عثمانی در این شهر به ملایمت رفتار می نماید (رجوع شود به جهان گشای خاقان، ص 506. و ادوارد براون، همان، ج4، ص 77)، تا آنجا که در مسجد حسن پادشاه (اوزون حسن آق قویونلو) چون خطیب بنا بر عادت، خطبه به نام شاه اسماعیل می خواند، از خطای او درگذشته وی را معذور می دارد (رجوع شود به حسن بیگ روملو، همان جا). اما

قاهره پیش از تسلیم کامل به سلیم، در مقاومتی خونین، که زن و مرد در آن جنگیدند (رجوع شود به اوزون چارشی لی، همان، ج2، ص 311)، پنجاه هزار کشته برجای نهاد (اسپناچی پاشازاده، همان، ص 224). سلیم اول با پیروزی بر ممالیک، علاوه بر ماترک مادی ایشان، افتخارات معنوی ایشان را نیز از آن خود کرد؛ یعنی عنوان پر افتخار خادم الحرمین الشریفین 12 و حمایت از نهاد مقدس خلافت، با این تفاوت که خلافت را از متوکل سوم؛ آخرین خلیفه عباسی، به خود انتقال داده (923 ه.ق) و مجدداً پس از سده های جدایی، خلافت و سلطنت با یکدیگر جمع گردیدند. و بدین ترتیب سلیم اول، قلمرو عثمانی را به طرز بی سابقه ای وسعت داده و شمار اتباع مسلمان سلطان عثمانی، برای نخستین بار از اتباع غیر مسلمان فزون‌ی گرفتند (رجوع شود به استانفورد جی. شاو، همان، ج1، ص 266).

اما از این همه، آنچه مورد نظر این نوشتار می‌باشد، انگیزه و ادعایی است که در این میان به سلیم اول نسبت داده می‌شود؛ «سلطان سلیم یکی از آن سلاطین با عزم و جلالت عثمانی بود که در دور استیلائی آن دولت، مالک تخت و تاج شد؛ چون عمده آمال و نخبه مقصود این سلطان قاهر، از زمانی که شاهزاده و حاکم طرابزون [= طرابوزان] (عبارت درون قلاب از نگارنده است) بود، طرح سیاسی جدش سلطان محمد فاتح را که از برای تشکیل و تأسیس بنای خلافت مندرسه صدر اسلام بر نقشه خیال ریخته و موفق به ایصال خیر وجود نشده بود، از قوه به فعل آوردن و نام نیکو در صفحات تواریخ عالم بگذارند بود. و در ذهن مصمم شده بود که آنگاه که نایل سلطنت شود، بعد از اصلاحات لازمه، رود دانوب - طونه - و دریای وندیک [ونیز] (عبارت درون قلاب از نگارنده است) را به تصدیق دول متجاوره، حدود ممالک اروپایی خود قرار دهد؛ بعد از ضبط ممالک باقی مانده ملوک الطوائف و امرای آسیای کوچک، از قبیل ممالک ذوالقدر و رمضان اوغلی و غیره و شامات و جزیره العرب و مصر و طرابلس و تونس و الجزایر و مراکش و کردستان و ارمنستان و گرجستان و عراق و عرب و ایران را استیلا نموده، لشکر به ترکستان و هندوستان اسلام نشین کشیده و ملوک الطوائف این دو اقلیم وسیع را مضمحل و منقرض نموده، به دستیاری ششصد کرور نفس مسلم، در مقابل عالم وثنیّت و عالم نصرانیّت، یک عالم اسلامیّت با شوکت تأسیس و تشکیل نموده، شوکت اسلامیّه را دوبالا کند» (اسپناچی پاشازاده، همان، ص 283).

استانفورد جی. شاو نیز می‌گوید: «سلیم اول با این آرمان بر تخت نشست که سیاستهای فعال محمد دوم را در کسب فتوحات جدید از سرگیرد و در واقع آرزوی وی را در استقرار یک امپراطوری جهانی تحقق بخشد» (استانفورد جی. شاو، همان، ج 1، ص 148).

و مشابه همین ارزیابی را عبدالهادی حائری بیان می‌دارد: «طبق مدارکی که در دست است چنین می‌نماید که سلطان سلیم تنها به سلطنت بر سرزمین های پهناور عثمانی بسنده نکرده و در جستجوی یک

رهبري اسلامي نيز بوده است که ضامن همسازگري مسلمانان در زير پرچم استانبول باشد» (عبدالهادي حائري، همان، ص 51).

محمد عبد اللطيف هريدي نبرد سليم با مماليك به ويژه الحاق سرزمين هاي مقدس به قلمرو عثماني را در راستاي قوام جايگاه رهبري دولت عثماني بر جهان اسلام ارزيابي مي‌کند (رجوع شود به محمد عبداللطيف هريدي، همان، ص 54).

ادوارد براون نيز براي اقدامات سليم انگيزه اي عقيدتي قائل است:

«... سلطان سليم از جمله اشخاصي است که امروز آن ها را پان اسلاميست (مايل به توحيد سياسي ملل اسلاميه) مي‌خوانند و از شدت جاه طلبي نه تنها مي‌خواست سلطان بزرگترين و نيرومندترين ممالک اسلامي باشد، بلکه آرزو داشت بر تمام عالم اسلام فرمان فرما گردد. فتوحات او در مصر و مکه و مدینه (1517م.) (= 923 ه.ق) و اخذ عنوان خلافت از آخرين خليفه عباسي که خواه به وعده و وعيد، يا به هر دو جهت، در تفويض آن خودداري نکرد، مقدمه بود براي حصول آرزوي ديرين، ليکن وجود شاه اسماعيل خار راه او بود زيرا که مذهب شيعه را مانند سدي عظيم ميان سنيان عثماني و مصر و ساير ممالک غربي و هم مذهبان آن ها که در اقطار شرقي (در متن مأخذ به دليل اشتباه چاپي جاي واژه اقطار، افکار، آمده است)، از قبيل ترکستان و افغانستان و بلوچستان و هند مسکن داشتند برافراشته بود. ايرانيان نه فقط سلطان سليم را خليفه نشناختند بلکه اساساً اصل خلافت را رد کردند. فتحي که در چالداران در (اگست 1514) (= رجب 920 ه.ق) نصيب ترکها شد به نتيجه قطعيه نرسيد زيرا که سپاهان عثماني از تعقيب فتوحات مضايقه و تهاون ورزيدند و نيز فتح مصر را، که پس از جنگ چالداران واقع شد، از نتايج مطلوبه عاري ساخته، جراحتي دائمي باقي گذاشتند که علت ضعف قدرت سياسي اسلام و مانع پيشرفت آرزوي جاه طلبانه ترک ها و سبب استفاده اروپا گرديد» (ادوارد براون، همان، ج4، ص 34 - 35).

وين و وسينچ نيز اظهار مي‌دارد: « گروهی سليم را نخستين سلطان عثماني هواه خواه يگانگي مسلمين (پان اسلاميست - Pan Islamist) شمرده و گفته اند که او آينده ي امپراطوري خویش را به جاي اروپا در خاورميانه مسلم نشين مي‌جست. او گویا بر آن بود که زبان عربي را زبان رسمي امپراطوري عثماني سازد» (وين و. وسينچ، تاريخ امپراطوري عثماني، ترجمه سهيل آذري، کتاب فروشي تهران با همکاري

سلیم اول خود، انگیزه اقداماتش را چنین بیان می‌دارد:

« می‌گویند روزی در مجلس این سلطان، سخنی از رفتار خلفای اموی و عباسیه و فاطمیه و امویة اندلس و سایر حکم رانان معروف ملوک الطوائف به میان آمده، از محاسن و معایب آنها صحبتی گذشت. آن سلطان قاهر که ذره‌ای از جوهر رحم و شفقت در خمیره وجودش نبود، قتل عام مغولان و حرکات وحشیانه مجاهدین صلیب و احوال اسف انگیز مسلمانان اندلس را متذکر شده، مانند طفل ممنوع از رضاع، بنای گریستن و اشک ریختن را نهاده، به قدر نیم ساعت های های گریست. بعد رو به حاضرین کرده گفت: و ایا العلی العظیم و ایا الکریم. مقصود سلیم از اقدام به استیصال ملوک الطوائف، قوت اسلامیه را در نقطه واحده جمع نمودن و دین مبین حضرت احمد مختار را از آسیب پیروان دیانت خارجه رهانیدن و شوکت اسلامیه را به مرتبه‌ای که در زمان خلافت عمر بن عبد العزیز بود رسانیدن، و ممالک اسلامیه را از هر جهت آسوده و معمور و دشمنان اسلام را ذلیل و مقهور ساختن است و بس...» (اسپناچی پاشازاده ، همان، صص 284 - 285).

سلیم اول تقریباً تمام عمر فرمانروایی خود را بر سر تحقق آرمان وحدت اسلامی و امپراطوری جهانی بگذارد، وی خود به وضوح این موضوع را در بیت ذیل بیان می‌دارد:

" این سفر کردن و این بی سر و سامانی ما

بهر جمعیت دل هاست پریشانی ما "

(الهامه مفتاح و وهاب ولی، نگاهی به روند و نفوذ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در ترکیه، ص 202).
لیکن سلیم با آنکه عمر بن عبدالعزیز را اسوة خود معرفی می‌کند، متعلق به فهرست بلند حکم فرمانی است که درست در مقابل فهرست کوتاهی از ایشان که عمر بن عبدالعزیز در آن جای دارد، فرار می‌گیرد.

عمر بن عبد العزیز هیچگاه خود را آلوده تبعیض مذهبی نکرد تا چه رسد به ستیزه های مذهبی، همان گونه که پیش از این یاد شد علیرغم خاستگاه خانوادگی و قبیلگی خود و جایگاه اجتماعیش، با شیعیان

راه دلجویی و مسالمت پیش گرفت و از بیدادهای اسلافش نسبت به اهل بیت پیامبر(ص) تبری جست، سعه صدر او تا بدانجا بود که حتی خوارج را که ناسازگارترین و خشن ترین گروه مذهبی - اجتماعی آن اعصار بودند نیز بر سر سازگاری آورد، و بیراه نیست اگر گفته شود که حکومت وی الگویی می‌تواند بود از برای همسازگرایی و وحدت اسلامی در جهان اسلام.

لیکن سلیم اول (مانند خصمش اسماعیل اول) انسان در سیاست يك كاسگي مذهبي متعصب و از تعدد طرق الي [] بيزار بود که علاوه بر شیعیان امامی، شیعیان زیدی را نیز که همواره جایگاه مقبول تری از شیعیان امامی، نزد اهل سنت داشتند¹³، سخت دشمن می‌داشت:

« اما افسوس دارم که دو مانع قوی [در راه وحدت اسلامی] (عبارت درون قلاب از نگارنده است؛ رجوع شود به اسپناقچی پاشازاده، همان، ص 282) در دو نقطه معتنای عالم اسلامیت ظاهر شده، جهلای امت را منع از دخول دائرة نجات اتحاد کرده و می‌کنند. یکی از آن دو مانع شاه اسماعیل است که در ایران مذهب شیعی را شایع و آن دیگری شرف الدین است که در جزیره العرب به خصوص در خطة یمانیه مذهب زیدیه را دایر ساخته، تخم نفاق و افتراق را در مزارع مختلف الطبايع اسلام کاشتند و باعث فساد عظیم شدند. چون با بودن این دو مذهب، اتفاق ملت اسلام عديم الامکان و نیز بی اتفاق، نگاهداری دین اسلام از آسیب دشمنان ممتنع و مستحیل، پس بر تمامی اهل سنت فرض عین و عین دین است که شجرة مقدسة مصطفوی را از این کرم های مخرب رها نیده، آن همایون درخت را، سالم از عوارض و علل داخلی تازه و خرم نگاه دارند» (همان ماخذ، ص 285).

تصلب سلیم اول تا بدانجا فشرده و حوزه خودی ها برای وی تا بدانجا محدود بود که حتی در میان مذاهب اهل سنت نیز جز مذهب مألوف ترکان یعنی مذهب حنفی¹⁴، دیگر مذاهب را با بی‌مهری می‌نگریست : «چون در میان مذاهب عامه مثل آباء و اجدادش پیروی مذهب ابوحنیفه کوفی را کرده، در فقه آن مذهب متبحر شده بود، پیروان سایر مذاهب عامه را دوست نمی‌داشت و دشمنی سخت به پیروان مذاهب خارج از مذاهب اهل سنت می‌ورزاند. شخصی بسیار متعصب و حریص سلطنت و ساعی تشکیل خلافت در ممالک اسلام نشین بود و آرزو می‌کرد که نایل سلطنت شده، وجود تمام حکم داران و امرای بلاد اسلامی را از عالم سیاسی معدوم ساخته، از برای تمام ملل و اقوام اسلامی مرجع خلافتی در تخت سلطنت خود تشکیل نماید» (اسپناقچی پاشازاده، همان، ص 62 - 63).

و در نهایت چنانچه سلیم اول را در ادعاهایش راجع به تلاش برای وحدت جهان اسلام، صادق بینداریم (که این پندار دور از حقیقت نیز نمی‌نماید)، و به قطع نظر از روی هم افتادگی ملزومات چنین وحدتی و

منافع سلطنت عثمانی، می‌بايست پذیرفت که وي در زمره رجالي است که بی‌پروا از میزان مشروعیت وسیله، خواهان وحدت مذاهب اسلامي به معنای تک مذهبی نمودن جهان اسلام بوده است. در حالیکه عمر بن عبدالعزیز تمام عمر حکومتی خود را در راه اتحاد مذاهب اسلامي، به معنای اشاعه همسازگري در میان مسلمانان بگذارد، و وجود این دو فرمانروا و این دو اندیشه از گلی یگانه سرشته نگردیده است.

نتیجه

جوشش و گسترش ناهمسازگري ها و یا اخماد آن در جهان اسلام، ارتباطی مستقیم با میزان مشروعیت، سلامت، اعتدال، تسامح و بردباري حاکمیت ها داشته است.

عمر بن عبدالعزیز و یاووز سلیم، هر دو، يك پارچگی، صیانت و اعتلای جهان اسلام، و به دیگر تعبیر " اتحاد اسلامي"، را می‌جستند و از برای آن تکاپو می‌داشتند. هر يك از راهی. عمر بن عبد العزیز وحدت اسلامي را در همسازگريی مسلمانان می‌دید، و یاووز سلیم در وحدت مذهبی، به معنای یکسان سازی مذهبی ایشان. روشن است که دیدگاه هر يك، سیاست حکومتی ایشان را تعیین می‌ساخت. عهد حکومت عمر بن عبد العزیز را می‌توان نمونه برجسته‌ی از فروکش نمودن ناهمسازگري ها و عهد حکومت یاووز سلیم را، نمونه ای از دوران جوشش و گسترش آن در جهان اسلام شمرد.

بی تردید، درنگ و تأمل در این دو راه متفاوت وحدت اسلامي، برای درک و دستیابی به این ارزش و آموزه های اسلامي، که میزان اهمیت آن و نیاز مسلمانان بدان در جهان امروز بی نیاز از توضیح است، پرفایده، تأثیرگذار و راه گشا، می‌تواند بود.

منابع و ماخذ

- الجندي، علی: گفته ها و اندیشه ها درباره اهل بیت (ع)، ترجمه عبد الکریم بی آزار شیرازی ، "همبستگی مذاهب اسلامي"، عبد الکریم بی آزار شیرازی(گردآورنده)، چ 2، امیر کبیر، تهران ، 1357.

- اسپناچي پاشازاده، محمد عارف: انقلاب الاسلام بين الخواص و العوام (تاريخ زندگاني و نبردهاي شاه اسماعيل صفوي و شاه سليم عثماني، وقايع سالهاي 905 - 930 هجري)، به كوشش رسول جعفريان، انتشارات دليل، قم، 1379.
- اسماعيل زاده، ميرزه رسول (تحقيق و تصحيح)، شاه اسماعيل صفوي (خطايي)، كليات ديوان، نصيحتنامه، دهنامه، قوشمالار، فارسجا شعرلر، انتشارات بين المللي الهدي، تهران، 1380.
- اوزون چارشي لي، اسماعيل حقي: تاريخ عثماني، ترجمه ايرج نوبخت، ج6، انتشارات كيهان، تهران، 1368 - 1379.
- بارتولد، و.و: خليفه و سلطان، ترجمه ي سيروس ايزدي، ج 2، امير كبير، تهران، 1377.
- براون، ادوارد: تاريخ ادبي ايران از آغاز صفويه تا پايان قاجار (مجلد چهارم)، ترجمه رشيد ياسمي، ج 2، انتشارات بنياد، تهران، 1364 .
- پورگشتال، هامر: تاريخ امپراطوري عثماني، ترجمه ميرزا زكي علي آبادي، به اهتمام جمشيد كيان فر، ج5، زرین، تهران، 1367.
- جهان گشاي خاقان (تاريخ شاه اسماعيل)، با مقدمه و پيوست ها از ا □ دتا مضطر، مركز تحقيقات فارسي ايران و پاكستان، اسلام آباد ، 1406 هـ.ق/ 1364 هـ.ش/ 1998 م.
- حسن ابراهيم حسن، تاريخ سياسي اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاينده ، ج3، ج 4، انتشارات جاويدان، تهران، 1360.
- حسن بيگ روملو: احسن التواريخ، به كوشش عبدالحسين نوايي، نهران انتشارات بابك، 1355.
- راوندي ، محمد بن علي بن سليمان: راحه الصدور و آيه السرور در تاريخ آل سلجوق، و به سعي و تصحيح محمد اقبال و تصحيحات لازم مجتبي مينو، ج 2 ، انتشارات امير كبير، تهران، 1364.
- سيوطي، جلال الدين: تاريخ الخلفاء، انتشارات الشريف الرضي، قم، 1411 هـ.ق - 1370 هـ.ش.

- شاو، استان نفورد جي؛ تاريخ امپراطوري عثماني و تركيه جديد، ترجمه محمود رمضان زاده، 2ج، آستان قدس رضوي، مشهد، 1370.
- طبري، محمد بن جرير؛ تاريخ طبري " تاريخ الرسل و الملوك" ، ترجمه ابوالقاسم پاينده ، 16 ج، 9، چ 4، انتشارات اساطير، تهران، 1368.
- مسجد جامعي، محمد؛ زمينه هاي تفكر سياسي در قلمرو تشيع و تسنن، انتشارات الهدى، تهران، 1369.
- مسعودي، ابوالحسن علي بن حسين؛ مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاينده ، 2 ج، چ 6، شركت انتشارات علمي و فرهنگي ، تهران، 1378.
- مشكور، محمد جواد؛ تاريخ شيعه و فرقه هاي اسلامي تا قرن چهارم، چ 6، انتشارات اشراقي، تهران، 1379.
- مفتاح، الهامه و وهاب ولي؛ نگاهي به روند و نفوذ و گسترش زبان و ادبيات فارسي در تركيه، شوراي گسترش زبان و ادبيات فارسي، تهران، 1374.
- مقدسي، مطهر بن طاهر؛ آفرينش و تاريخ ، ترجمه محمد رضا شفيعي كدكني، " منابع تاريخ و جغرافياي ايران 52" ، 6 ج، انتشارات بنياد فرهنگ ايران ، تهران، 1352.
- نوايي، عبد الحسين(به اهتمام) : شاه اسماعيل صفوي، اسناد و مكاتبات تاريخي همراه با يادداشتهاي تفصيلي، انتشارات بنياد فرهنگ ايران، تهران، 1347.
- وسيج، وين و؛ تاريخ امپراطوري عثماني، ترجمه سهيل آذري، كتاب فروشي تهران با همكاري مؤسسه انتشارات فرانكلين، تبريز، 1346.
- يعقوبي، احمد بن يعقوب اين واضح؛ تاريخ يعقوبي ، ترجمه محمد ابراهيم آيتي، 2ج ، چ 8، تهران، 1378.
- القاضي ابي بكر بن العربي، العواصم من القواصم في تحقيق مواقف الصحابه بعد وفاه النبي(ص) ،

حقیقه و علق حواشیه محب الدین الخطیب، المکتبه العلمیه، بیروت، 1403 هـ / 1983 م. .

- هریدی، محمد عبدالطیف: الحروب العثمانیه الفارسیه و اثرها فی انحسار المد الاسلامی عن اروپا، دارالصحوه للنشر و التوزیع، القاہرہ، 1408 هـ.ق / 1987 م. .

- Kara, İsmail: OSMANLI HİLAFAETİ VE İKTİDAR, " OSMANLI ANSİKLOPEDİSİ (Tarih - Medeniyet – Kültür) Genel Yayın Yönetmeni: Bekir Şahin, Siyasi Tarih kurumu: Abdülkadir Özcan ve ... 6.C. İz Yayıncılık, İstanbul, 1996,(2.C.).

یادداشت ها :

* این نوشتار در مجله دانشنامه، شماره 5، بهمن 1384 منتشر گردیده است. با اندک تغییری که در آن چهره بست، در حوزه بند هفتم "پیشنهادهای اندیشه ای" فراخوان بیست و ششمین کنفرانس وحدت اسلامی، جای می گیرد.

1. جایگاه عمر(ابن عبدالعزیز) در بنی امیه مانند مومن آل فرعون است(در خاندان فراعنه).

2. « نقل است از عمر بن عبد العزیز که گفت : " اگر من از قاتلین حسین [ع] بودم و خداوند مرا می بخشید و مرا روانه ی بهشت می ساخت هیچ گاه وارد بهشت نمی شدم زیرا که از روی پیامبر (ص) شرم می کردم" . رجوع شود به علی الجنیدی، گفته ها و اندیشه ها درباره اهل بیت (ع)، ترجمه عبدالکریم بی آزار شیرازی، " همبستگی مذاهب اسلامی»، عبدالکریم بی آزار شیرازی (گردآورنده)، ج2، امیرکبیر، تهران، 1357، صص 299 – 300.

3. دوران خلافت عبدا [] بن زبیر هفت سال و ده ماه و سه روز بود. (رجوع شود به مسعودی، همان، ج2، ص

4. یاووز در زبان ترکی به معانی بی باک، شدید، تند، خشمناک، عالی، خوب، قشنگ و زیبا می‌باشد.

5. سلیم اول دارای شخصیتی پیچیده و چندگونه بود. هامر پورگشتال او را چنین معرفی می‌کند: « بیرحم، شاعر و فاتح و درویش و قاتل برادران و برادرزادگان خود » (هامر پورگشتال، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیان فر، 5ج، زرین، تهران، 1367، ج 2، ص 935).

جنگ و خون ریزی که سراسر دوران سلطنت سلیم اول از آن لبریز است، وی را از پرداختن به مباحث عقیدتی و دانش و ادبیات باز نمی‌داشت، «سلیم پادشاهی شاعر، فیلسوف و عارف بود. در بین شاهان عثمانی بلند پایه ترینشان از نظر علم و دانش، سلطان سلیم بود». (اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، 6ج، انتشارات کیهان، تهران، 1368 - 1379، ج 2، ص 326).

اسپناقچی پاشاه زاده، در توصیف سلیم اول چنین می‌نگارد:

« فقیه، فاضل و متکلم کامل و شاعر بلیغ و منشی بی‌عدیل بود. عربی و فارسی و ترکی و یونانی را بسیار خوب می‌دانست و در السنه ثلاث، اشعار رایقه می‌گفت و آثار بلیغه می‌نوشت. و در دنیا جز جنگ و شکار و مطالعه کتب و محاوره علمیه و مشاعره، هیچ چیزی را دوست نمی‌داشت، نه شارب الخمر، نه مملوک شهوت، نه دوست لهو لعب بود » (محمد عارف اسپناقچی پاشاه زاده، انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام (تاریخ زندگانی و نبردهای شاه اسماعیل صفوی و شاه سلیم عثمانی، وقایع سالهای 905-930 هجری)، به کوشش رسول جعفریان، انتشارات دلیل، قم، 1379، ص 264).

در این میان جالب آن است که سلیم اول به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی تعلق خاطر داشت. سلیم اول « به زبان ترکی شعر کم گفته است، ولی به زبان فارسی اشعار بسیار سروده است » (اوزون چارشی لی، همان، ص 326). نسخ متعدد خطی و چاپی دیوان شعر وی در دسترس می‌باشد (رجوع شود به الهامه مفتاح و وهاب ولی، نگاهی به روند و نفوذ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در ترکیه، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، 1374، ص 196).

ادوارد براون نیز می‌گوید:

« سلطان سلیم و شاه اسماعیل هر دو دارای ذوق و طبع شعر بودند. نخستین همواره به فارسی شعر می‌گفت، و دومین نیز کلیه اشعار خود را به ترکی می‌ساخت» (ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران از آغاز صفویه تا پایان قاجار (مجلد چهارم)، ترجمه رشید یاسمی، ج 2، انتشارات بنیاد، تهران، 1364، صص 25 _ 26).

البته از نظر دور نمی‌بایست داشت، همانگونه که ذکر شد از سلیم اول، اشعاری به زبان ترکی نیز به جای مانده است، همانگونه که اشعاری به زبان فارسی نیز از اسماعیل اول، در دسترس است (رجوع شود به میرزه رسول اسماعیل زاده (تحقیق و تصحیح)، شاه اسماعیل صفوی (خطائی)، کلیات دیوان، نصیحتنامه، دهنامه، قوشمالار، فارسجا شعرلر، انتشارات بین المللی الهدی، تهران 1380).

سلیم اول در پوشش ابداعی خود، به الگوهای لباس ایرانی توجه داشت « سلیم در ترکیب لباس و عمامه اظهار سلیقه نموده، وضع تازه قرار داد عمامه تازه از قراری که سلیم به محارم خود گفته بود به شکل تاج خسروهای ایران بود...» (هامریورگشتال، همان، ج2، ص 813)، عبدالحسین نوایی این دستار را چنین توصیف می‌کند: « کلاهی ابداع کرده بود به نام سلیمی که کاملاً زیر چینهای شالی که روی آن می‌بست پنهان می‌شد همچون تاج شاه اسماعیل» (عبدالحسین نوایی (به اهتمام) : شاه اسماعیل صفوی، اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت های تفصیلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، 1347، ص 114).

آشنایی و علاقه سلیم اول به فرهنگ ایرانی تا بدانجا بود که در اولین نامه اش به شاه اسماعیل خود را به فریدون، کیخسرو و دارا مانند می‌کند و مخاطبش را ضحاک و افراسیاب می‌خواند (رجوع شود به همان مأخذ، 143. و هامر پورگشتال، همان، ج2، ص 834 و ادوارد براون، همان، ج2، ص 26).

6. علی ابوالفضل بن ادریس بتلیسی این قتل عام دهشتناک را که در زمره فجیع ترین وقایع در نزاع های مذهبی به شمار می‌آید، به نظم درآورده است:

« فرستاد سلطان دانا رسوم

دبیران دانا به هر مرز و بوم

که اتباع این قوم را قسم قسم

درآورد به نوک قلم اسم اسم

ز هفت و ز هفتاد ساله به نام

بیارد به دیوان عالی مقام

چو دفتر سپردند اهل حساب

عدد چل هزار آمد از شیخ و شاب

پس آنگه به حکام هر کشوری

رساندند فرمان بران دفتری

به هر جا که رفته قوم از قلم

نهد تیغ بران قدم بر قدم

شد اعداد این کشته های دیار

فزون از حساب قلم چل هزار»

(ادوارد براون، همان، ج 4، ص 74، و نیز رجوع شود به اسپناچی پاشازاده، همان، ص 75، و هامر پورگشتال، همان، ج 2، صص 832 - 833، و اوزون چارشی لی، همان، صص 277 - 279).

اگرچه این سیاست بی رحمانه، اسلامبول را برای چند سالی از نا آرامی های آناتولی شرقی آسوده نمود، لیکن شالوده التهاب آلوده ای برای این منطقه ساخت و زمینه شورش های مکرری که در طول دو قرن به نام "جلالی" (برگرفته از نام یکی از مبلغان صفوی به نام جلال که در سال 926 هـ.ق با دعوی مهدویت، شورشی بزرگ را در حوالی توقات برپا نمود). حکومت مرکزی را تهدید می نمود، فراهم ساخت. و بدینی ریشه داری را در میان مردم این منطقه برای همیشه، نسبت به حکومت مرکزی پدید آورد.

7. اسماعیل اول « پوست خان مشارالیه [شیک خان اوزبک] را کاه و پنبه چپناده فرموده، فتح نامه بسیار مغرورانه نوشته با همان پوست پر شده شیک خان به همراه ایلچی مخصوص به دربار سلطان با یزید خان عثمانی فرستاد که این فقره هم یکی از عمده اسباب ظهور جنگ چالدران است...» (اسپناچی پاشازاده، همان، ص 61. و رجوع شود به جهان گشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)، با مقدمه و پیوست ها از ا [داتا مضر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، 1406 هـ.ق/ 1364 هـ.ش/ 1998 م.، صص 472 - 473].

لیکن مهمتر از موضوع ارسال پوست سرآکنده از کاه و پنبه شیک خان، شورش شاه قلی بابای تکلو (عثمانیان وی را شیطان قلی میخواندند)، خلیفه شاه اسماعیل در آنتالیا بود که به سرعت وسعت گرفت و به سختی سرکوب گردید (917 هـ.ق) و سلیم اول که آن هنگام والی طرابوزان بود «حادثه شاه قلی و فعالیت شاه اسماعیل اول را در آناتولی و نیز اقدامات علوی ها را به دقت دنبال می کرد» (اوزون چارشی لی، همان، ج 2، ص 276)، و بی تابانه مترصد فرصت انتقام از پادشاه صفوی بود.

8. «تجربه پیشین سلیم در طرابزون [= طرابوزان]، وی را متقاعد کرده بود که بزرگترین مشکل وی تهدید صفویان است» (استان نفورد جی شاو، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان زاده، ج 2، آستان قدس رضوی، مشهد، 1370، ج 1، ص 150). حمایت شاه اسماعیل از شاهزاده احمد و فرزندش مراد که به ترتیب برادر بزرگتر و برادرزاده سلیم و مدعیان تاج و تخت وی بودند و عدم ارسال هیئتی جهت تبریک جلوس سلیم بر تخت سلطنت، و شورش و آشوب نورعلی خلیفه (نماینده شاه اسماعیل) در آناتولی شرقی، کینه و خشم سلیم اول را نسبت به پادشاه صفوی افزود (رجوع شود به اوزون چارشی لی، همان، ج 2، صص 273 - 279. و هامر یورگشتال، همان، ج 2، صص 816 - 823).

9. طایفه ذوالقدر (= ذوالقادر = ذوالقدرلو) از سال 740 تا 921 هجری بر مناطقی در جنوب شرقی آناتولی شامل البستان، مرعش و ملاطیه امارت داشت. امرای این طایفه به ترتیب عبارتند از فخر الدین، سلیمان بیک، اصلان بیک سیف الدوله و علاء الدوله. آخرین امیر ذوالقدر با استفاده از هرج و مرج ناشی از فروپاشی دولت آق قویونلوها بر دیار بکر نیز دست انداخت. امارت ذوالقدر ثروتمند و به دلیل موقعیت جغرافیایی خود؛ فرار گرفتن میان دو امپراطوری عثمانی و ممالیک، از اهمیت سوق الجیشی برخوردار بود، بدیهی است که تشکیل امپراطوری صفوی در نزدیکی این امارت کوچک بر اهمیت سوق الجیشی آن افزود. آخرین امیر ذوالقدر تلاش داشت از تشدید نقر میان سه امپراطوری محیط بر امارتش، بیش از پیش بهره جوید، لیکن به دلیل امتناع از همراهی سلطان سلیم اول در نبرد با صفویان و غارت ذخیره سلاح و آذوقه ارتش عثمانی، کینه یاووز سلیم را متوجه خود ساخت و خود و چهار فرزندش، در جنگ با

عثماني جان باختند و بدین ترتیب عمر امارت ذوالقدر به پایان رسید و ذوالقدرها چند پاره شدند، به صفویان، عثمانیان و ممالیک پیوستند.

10. شایان ذکر است ادريس بتليسي (= بدليسي)، دانشمند، شاعر، منشي و رجل سياسي ايراني که پس از انقراض دولت آق قویونلو ها به دست شاه اسماعیل (907 ه.ق) به دربار عثمانی پیوست، در تمکین خانات کرد شرق آسیای صغیر به یاووز سلیم؛ که چندین سال به طول انجامید، نقشی مؤثر ایفا نمود.

11. به سلیمان اول که امپراطوری عثمانی در عهد سلطنت وی به اوج عظمت خود رسید، ترکان به دلیل وضع قوانین و اصلاحاتی که در امپراطوری پدید آورد، "قانونی" و اروپائیان که مرعوب وی بودند محتشم یا باشکوه (Magnificent The) و "گرانند ترک" (Turk Grand)، اطلاق می کردند.

12. عنوان به ظاهر متواضعانه، لیکن در واقع بسیار گران سنگ خدمتگزار دو حرم شریف، یعنی مکه و مدینه، مهمترین عنوان سلاطین مملوک بود که به دلیل تحت الحمايه قراردادان شرفای مکه و تأمین نیازهای حرمین، خود را سزاوار آن می شمردند و بدیهی است خطبه ای که در حرمین به نام سلطان مملوک خوانده می شد، جایگاه ویژه ای در میان فرمانروایان مسلمان به او می بخشید که محسود دیگر سلاطین بود. سلطان سلیم اول برای اولین بار پس از شکست ممالیک از وی در مرج دابق (922 ه.ق)، از سوی خطیب جامع حلب، در خطبه نماز جمعه به این عنوان خوانده شد (رجوع شود به اسپناچی پاشازاده ، همان، صص 192 - 193) و با اهدای مفاتیح کعبه از سوی محمد ابوالبرکات شریف مکه به سلیم اول (923 ه.ق)، اطلاق عنوان خادم الحرمین الشریفین به وی رسمیت یافت (رجوع شود به هامر پورگشتال، همان، ج 2، ص 923). «... مردمی گفته بودند که خلافت کسی را در خور است که دو حرم (مکه و مدینه) در دست او باشد و با مردم حج گزارد...» (ابن واضح یعقوبی، همان، ج 2، ص 217).

13. این موضوع؛ مقبولیت بیشتر شیعه زیدیه نسبت به شیعه امامیه نزد اهل سنت، مشهور می باشد و در غالب کتابهایی که به مذاهب اسلامی پرداخته اند آمده است، برای نمونه رجوع شود به محمد جواد مشکور، تاریخ شیعه و فرقه های اسلامی تا قرن چهارم، ج 6، انتشارات اشرافی، تهران، 1379، صص 60 و 107.

14. مؤلف کتاب راحه الصدور و آیه السرور آورده است که امام ابوحنیفه در آخرین حج خود (حجه الوداع) از خداوند متعال درخواست نمود که چنانچه مذهبش درست است، آن را نصرت دهد [و از عالم غیب این آواز شنید :

« ... حقاً قلت، لازال مذهبك، مادام السيف في يد الاتراك، حق گفتي و رايت مذهب تو افراشته و صفة اعتقاد تو نگاشته خواهد بود مادام که شمشیر در دست ترکان حنفي مذهب باشد، و بحمد الله تعالي پشت اسلام قوي است و اصحاب بوجنيفة شادان و نازان اند و چشم روشن و در عرب و عجم و روم و روس شمشير در دست ترکانست و سهم ايشان در دلها راسخ ... » (محمد بن علي بن سليمان الراوندي، راحة الصدور و آيه السرور در تاريخ آل سلجوق، و به سعي و تصحيح محمد اقبال و تصحيحات لازم مجتبي مينو، ج 2، انتشارات امير كبير، تهران، 1364، صص 17 - 18) .